

اشعار راوندی مؤلف راحة الصدور

بقلم آقای پرنو بیضانی

در شماره های ۱-۲-۳ سال دوم مجله ادبی و تاریخی مهر مقالانی بقلم فاضل دانشمند آقای اسمعیل افشار راجع بتاریخ راحة الصدور درج شده و نویسنده گرامی این مقالات که متأسفانه این بنده افتخار آشنائی ایشان را ندارم ثابت نموده اند که نجم الدین ابوبکر راوندی سلجوقنامه ظهیری را با دخل و تصرفاتی بنام خود کرده و راحة الصدور و آیه السرور موسوم ساخته است.

بنده تا این ایام مقالات مزبور را ندیده بودم و بر اثر مقاله دانشمند محترم آقای عبدالحسین نوائی در شماره چهارم مجله ادبی یادگار که آن هم اخیراً بدستم رسیده است بی بوجود مقالات آقای افشار برده بلافاصله بدست آورده مطالعه نمودم. اما قبل از ملاحظه مقالات آقایان خبر داشتم که بعضی اشعاری که راوندی در راحة الصدور بنام خود آورده متعلق باستاد جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی شاعر بزرگوار معاصر او است که درست ۱۱ سال پس از وفات وی با کمال بی بروائی پاره ای از آیات آنرا تغییر داده و بنام خود در مدح دیگری آورده است و بر خورد بنده باین معنی چنان بود که چند سال پیش شروع بتألیف تذکره ای از شعرای کاشان نمودم و در ضمن تحقیق یکی از دوستان مؤلف راحة الصدور را نیز یکی از قدهای شعرای کاشان بیننده معرفی کرد و تاریخ ویرا که حاوی بعضی اشعار او و اقوام او از قبیل ابوالفضل احمد الراوندی و غیره بود در اختیار بنده گذاشت. بنده کلیه اشعار مؤلف را بجای دیگر نقل نمودم تا با داشتن اشعار کمیاب او در ضمن استنساخ منتخبی از آن برای درج در تذکره فراهم سازم.

در حین استنساخ عدم تناسب عجیبی بین سبک بعضی اشعار با بعضی دیگر احساس مینمودم لیکن هیچوقت باور نمیکردم که راوندی مرتکب چنین کاری شده باشد غافل از اینکه اصلاً تاریخ هم از خود او نیست .

غرض اشعار را ضبط نمودم و پس از چندی که دیوان کامل استاد جمال الدین بهمت استاد فقید وحید دستگردی چاپ و منتشر شد در ضمن مطالعه یکی از قصاید آن احساس کردم که این ابیات باز دیگر هم از مخیله بنده گذشته و بحافظه ام آشناست پس از قدری تأمل و فکر بیاد آوردم که در راحة الصدور دیده ام ، فوراً قصیده استاد جمال الدین را با قصیده راوندی مطابقت کردم و آنچه باید دریافتم و با این پیش آمد شروع بمطابقت باقیه اشعار وی با آثار جمال الدین نمودم و نه بیت دیگر از يك قصیده ۵۸ بیتی استاد جمال الدین را نیز یافتم که راوندی بنام خود کرده است .

اگرچه با تفحص زیادیکه نموده ام راوندی از اشعار جمال الدین بیشتر از این دو فقره انتحال یا سرقت ننموده ولی در عین حال غالب اشعار وی بنظر رهی از خود او نیست زیرا بعضی اشعار که پیداست از خود اوست و از نظر موضوع نمیتوان گفت قبل از وی ساخته شده با سایر اشعارش از حیث سبک و وضع و اصطلاحات تباین کلی دارد تا کی صاحب بقیه اشعار هم شناخته شود بنابراین در تأیید تحقیقات دانشمند محترم آقای افشار دو قسمت مزبور را بطور مقایسه بنظر خوانندگان میرسانم .

آری حقیقت هیچوقت مکتوم نمی ماند و بدست هر کس و هر وقت پوشیده شود غایت خود را ظاهر و مرتکب را رسوا میسازد .

اشعاریکه با حروف درشت درج و در جلوان حرف ج گذاشته شده متعلق با استاد جمال الدین و ابیائیکه با حروف ریز در جلو آن ر گذاشته شده آنهایی است که راوندی تغییر داده .

ابیائی را که راوندی حذف کرده با علامت + و ابیائی که افزوده با علامت *

ممتاز ساختم .

قصیده استاد جمال‌الدین در مدح حسام‌الدین اسپهبد مازندران که
راوندی آنرا بنام خود در مدح کیخسرو بن قلیج ارسلان
ملجوقی در راحة الصدور درج نموده است

ج	گر کسی فیض جان همی بخشد	شاه گیتی ستان همی بخشد
ج	شاه غازی سپهبد اعظم	کاشکار و نهاب همی بخشد
ر	شاه شازی خداایگان مویک	»
ج	چرخ رادی حسام دولت و دین	که روان را روان همی بخشد
ر	یادشاه جهان غیاث‌الدین	»
ج	آن قدر قدرت قضا قوت	که قضا را توان همی بخشد
ر	»	که فک
ج	کف او ایر شکل میبرد	دل او بحر ساق همی بخشد
ج	حکم او را قدر ز روی نفاذ	سرعت کن فکالت همی بخشد
ج	قلم اوست لوح محفوظ آنک	روزی انس و جان همی بخشد
ج	زهره بحر و کان همی بچکد	زان عطا کان بنان همی بخشد
ج	فضله خوان اوست اینکه فک	بر ملوک جهان همی بخشد
ج	سایه ایزد است در بخشش	لا جریم همچنان همی بخشد
ج	کف او رزق را شود ضامن	پس طبیعت دهان همی بخشد
ج	آنچه بخشد عمر ه گردون	در کم از یکزمان همی بخشد
ج	سخت ارزان بود بملک جهان	آنچه او رایگان همی بخشد
ج	دست جودش نگر که از ساری	ز آنسوی اصفهان همی بخشد
ر	از سر فضل	زر براوندیان
ج	بچو من بنده بی سوابق مدح	نعمت بیکران همی بخشد
ج	اطلس آتشی همی ریزد	قصب و پرنیان همی بخشد
ر	برود	»
ج	کله‌ها اسب و تخت‌ها جامه	بیگان و دوگان همی بخشد

هم چو کوه روان همی بخشد		ج باد پایان آسمان همکل
کعبه را طیلسان همی بخشد	+	ج من که باشم که شاه بهر شرف
کنج نوشیر وان همی بخشد		ج نیست از سیم بیوه بخشش شاه ر « « « او
کیست کو دخل کان همی بخشد		ج با خرد گفتم از ملوک جهان
شاه مازندران همی بخشد		ج گفت این بردل تو پوشیده است ر « « « شیدر است
شاه سلطان نشان همی بخشد		ج گفتمش تا کی این توان بخشید
گفت تا میتوان همی بخشد		ر در چو ابر بهار مبارد
زر چو باد خزان همی بخشد	+	ج آنچه کان ذره ذره بخشد شاه ر عرش از عمر نوح افزون باد
ت چنین جاودان همی بخشد		ج ملک بخش است بر عبید و خدم
تا ز طوفان امان همی بخشد	+	ج تیغ و کلکش همین دو کار کند
ملک خاقان و خان همی بخشد		ج باج طمغاج خان همی خواهد
این همی گیرد آن همی بخشد		ج هیچ سلطان نیافت صدیک آنک
حمل هندوستان همی بخشد	+	ج فطره از لعاب لطف ویست ر « « « حلم
شاه سلطان نشان همی بخشد		ج ذره از خیال خشم وی است ر جنوه « « «
آنچ منج آشیان همی بخشد		ج تیغ نیلوفریش دشمن را
نعل از دهان همی بخشد		ج سگ از اندام خصم سگ صفتش
فتنه کاختر زمان همی بخشد		ج همه بخش است می نشاید گفت
کوت ارغوان همی بخشد	+	ج هم فزون از قیاس میباشد
استخوان استخوان همی بخشد		ج آنچه زانگشت او فرو افتد
که فلان بنا فلان همی بخشد		ج آدمی را دعای او فرض است
هم برون از گمان همی بخشد		ج تیغ او آخته عدو زنده است
آسمان صدقران همی بخشد		
زان خدایش زبان همی بخشد		
تا بدانی که جان همی بخشد		

ج زودینیم از تواتر قتح که ملک سیستان همی بخشد
 ج سیم وزر هر کسی ببخشد و خود + شاه بخت جوان همی بخشد
 ج آفتابش رکاب می بوسد + و اسمانش عنان همی بخشد
 ج ابر جودش میان بادیه بر + چشمه های روان همی بخشد

بیات ذیل نیز انتحال از يك قصیده استاد جمال الدین است در مدح
 ملك اعظم اردشیر بن حسن اسپهبد مازندران

ج ایکه در ملك تو هر گز نرسد دست زوال دور باد از تو و از دولت تو عین کمال

پس از يك بیت

ج مردم چشم خرد واسطه عقد ملوک اردشیر بن حسن شاه پسندیده خصال
 ر « « « « « شه غیاث الدین بی مثل « « « « «

پس از دو بیت

ج باز اقبال تو را هفت فلک زیر دو پر مرغ انصاف ترا هفت زمین زیر دو بال

پس از ده بیت

ج همه چیزیت توان خواندم مگر فردو قدیم همه چیزیت توان گفت مگر عیب و مثال
 ج پیش از آن کادم منشور خلافت بستند تو در آن عهد ملک بودی و آدم صلال

پس از دو بیت

ج اولین روز عطارد چو بدیوان بنشست بجهانداری از بهر تو بنوشت مثال

پس از سی و چهار بیت

ج تا همی چهره گشاید مه رومی صورت تا همی طره طرا زد شب رنگی تمثال
 ج باد در قبضه حکم تو عنان گردون باد بر آرد که جود تو مجال آمال
 ج مرغ انصاف ترا گوی زمین در منقار شیر اقبال ترا جان عدو در چنگال